

شب بخیر (GOOD NIGHT)

من ذاتا در کودکی عروسک را جز اسباب بازی هایم حساب نمی کردم، هیچ علاقه ای به آن ها نداشتم نه عروسک آدم و نه حیوانات، اما خواهرم که از من بزرگتر بود یک عروسک داشت و هر شب که می خوابید به او شب بخیر می گفت و در آغوشش می گرفت، پدرم هم جزو آداب معمول شب بخیر گفتن را باب کرده بود و من که از این کار و اصلا همه آداب قبل خواب بدم می آمد گاهی نافرمانی می کردم و پدر هم گوشزد می کرد، یک بار که پدرم حال و حوصله بهتری داشت مثل همه کودکان که این سوال را پرسیده اند، پرسیدم پدر من می دانم شب بخیر یعنی چه اما نمی دانم چرا لازم است وقتی همه توی یک خانه ایم همه این کار را هر شب تکرار کنیم، مگر قرار است چیزی شود که دایم باید بترسیم و به هم بگوییم شب بخیر، پدرم کمی فکر کرد و از آن جا که آدم با حوصله ای بود و شیوا هم سخن می گفت، گفت ببین بعضی چیزها به همان اندازه که انجامش ساده است خودش پیش پا افتاده و بی ارزش نیست، ما این طوری به هم هر شب یادآوری می کنیم که همدیگر را دوست داریم و تو باید بدانی ما همه مواظب هم هستیم.

خلاصه آن شب گذشت و پدرم مدتی برای ماموریتی به اهواز رفت و من که دلم برایش تنگ شده بود عکسش در دستم بود و از مادرم دایم می پرسیدم بابا کی برمی گردد و او هم هر بار طوری آرامم می کرد. آن شب ها خوب یادم هست که به پدرم قبل از خواب، با این که نبود حتما شب بخیر می گفتم ولی معنی اش اصلا آن چیزی نبود که پدرم به من آموخته بود، معنی اش این بود که شاید برنگردد. من می گفتم شب بخیر و صبر می کردم و خوابم می برد. یک بار پیش خواهرم رفتم و کنار تختش نشستم و گفتم تو چرا هر شب به عروسکت می گویی شب بخیر او که حتی نمی شنود، خواهرم گفت عادت کردم این را می گویم و بعد خوابم می برد، دیدم چه جالب من هم به پدرم شب بخیر می گویم و انگار همه حرف هایی که همه روز در دلم با او دارم و ترس ها را مجاله می کنم توی این کلمه و پرت می کنم بیرون از تخت تا خوابم ببرد، او حتی صدای من را نمی شنید، وقتی بزرگتر شدیم و عاشق می شدیم که حالا می شد به هر کسی هر ساعتی از هر جا شب بخیر گفت، آن روزها هم شب بخیر تعریفش همان بود که پدر می گفت، اما معنی جدیدی پیدا کرده بود، نوجوانان که عاشق می شوند وقتی به کسی شب بخیر می گویند برای فردایش است، یعنی ای شب زودتر بگذر تا من ادامه این تجربه را زودتر فردا ادامه دهم، به زن و شوهرها که می رسیم معنی شب بخیر کمی پیچیده تر است، ممکن است یعنی نمی خواهی بخوابی؟ یا من خوابیدم. دیگر به من کاری نداشته باش، باشد، یا شاید هم یعنی واقعا امیدوارم خوب بخوابی تا روان سالم تری برایمان بماند، چون حالا حالا ها با اعصاب هم کار داریم، اما می دانی همیشه به تو که می رسد قصه های من از موازنه خارج می شوند، یادم نیست چند بار تو یا چند بار من به تو شب بخیر گفتیم، اما من با تو شب بخیر جدیدی را تجربه کردم، شب بخیری که بعدش هیچ یک نمی خوابیدیم، قانون نانوشته عزیزم، چرا که معنی اش این بود چون تا فردا نمی توانیم هم را ببینیم پس کاری به کار هم نداریم بیا خودمان را به خواب بزنیم، مثلا من نمی دانم

چه می گذرد، شب بخیر که جای تو این جاست ولی تختت آن جا، شب بخیر که دو جای شهر در دو تخت موازی می خوابیم و دو خط موازی هرگز تلاقی نمی کنند، شب بخیر که یکی می خوابد و یکی راه می رود.

شب بخیر در فرهنگ ما شاید اصلا یعنی آفرین، آفرین که این چنین همه چیز سر جای خودش است و همه خوشحالند، عزیزم شب بخیر یعنی ای زمین مهم نیست چقدر دیگر باید بچرخد تا ما بخوابیم، دست کم به ساز ما بچرخ، اگر تا امروز نمی دانستید چرا می گویند شب بخیر، حالا من به شما می گویم، شب خطرناک است، می گویند تا بخیر بگذرد. می گویند حتی مریضی ها هم شب در بدن رشد می کنند، پدر رفته ماموریت، شما لباس می پوشید و در خانه منتظرید، شب بخیر یعنی شب لباس می بویید و در اتاق قدم می زنید.